

بررسی حق طلاق زنان در فقه امامیه و حقوق موضوعه

فروزان علایی نوین*

چکیده

در فقه و قانون مدنی نهاد خانواده اهمیت ویژه‌ای دارد و شارع و قانون‌گذار آزادی اراده طرفین را در آن به سبب پیوستگی کامل حیات اجتماع به حیات خانواده محدود و موارد فسخ نکاح و طلاق را تعیین کرده است. در این ارتباط فقها و حقوق‌دانان طلاق را به طور مطلق حق مرد می‌دانند و در موارد استثنایی طریقی برای دستیابی زن به طلاق در نظر می‌گیرند. در این نوشتار ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف فقهای اسلام و ارزیابی ادله آنها به مواردی می‌پردازیم که حق طلاق مطابق با موازین فقهی و قانونی به زن واگذار شده است که عبارت‌اند از:

۱. وکالت بلاعزل و توکیل غیر زن در طلاق
۲. عسر و حرج (طلاق قضایی)
۳. خلع و مبارات

کلیدواژه‌ها: حق طلاق، فقه امامیه، حقوق موضوعه

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج



مقدمه

اسلام بر پایه عدل استوار است و محور قوانین و احکام آن مبارزه با ظلم و تعدی و برپایی عدالت است. قوانین اسلام در مرحله اجرا با مکارم و سجایای اخلاقی توأم می‌شود و با در نظر گرفتن این مطلب که نهاد خانواده در اسلام موقعیت ویژه‌ای دارد، شارع، اراده طرفین عقد ازدواج را محدود کرده است تا بدین وسیله حیات اجتماع را که در گرو حیات خانواده به عنوان سلول اولیه اجتماع است تضمین کند.

اینکه حقوق دانان مدعی‌اند حق طلاق منحصرأً حق مردان است و این مطلب را از فقه امامیه استنباط و استخراج کرده‌اند با اساس و استحکام خانواده در تضاد است و آن را تهدید می‌کند، زیرا برای بررسی درست مسائل خانواده نمی‌توان به طور صنفی و یک‌جانبه قضاوت کرد. زن و مرد مانند دو کفه ترازو هستند و اسلام از ابتدای ازدواج کفویت را در مورد زوجین مطرح می‌کند که باید تعادل بین دو کفه در طول زمان حفظ شود. همان گونه که حق مطلق طلاق توسط مرد، سبب ظلم به زن می‌شود، وکالت به طور مطلق زن، بدون قید و شرط نیز سبب ظلم و تعدی به مرد خواهد شد، پس باید ابتدا این دو را در جایگاه اصلی خویش نهاد و سپس حکم داد.

بررسی حق طلاق در قرآن کریم

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲۲۷)
اگر تصمیم به طلاق گرفتید خدا شنوا و داناست.

با توجه به این آیه در اسلام با طلاق، آثار بد ایلاء (بالاتکلیف گذاردن زن) برداشته شده است.

وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ... (بقره: ۲۲۸)

این آیه بر نگه داشتن عده از طرف زنان مطلقه تأکید دارد و مدت زمان عده را بیان کرده است.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحُ بِاِحْسَانٍ (بقره: ۲۲۹)



طلاق دو بار است و پس از دو بار یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به احسان.
یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ... (طلاق: ۱)

در این آیه به مخاطبان نگهداری حساب عده — که مردان هستند نه زنان — اشاره شده است، زیرا وظیفهٔ پرداخت نفقه و تهیهٔ مسکن برای زوجهٔ مطلقه با آنهاست و همچنین حق رجوع برای آنها وجود دارد.

آیات دیگری نیز وجود دارد که خداوند در آنها از طلاق صحبت فرموده و تمام این آیات مربوط به احکام طلاق است مانند تعیین عدهٔ طلاق، نحوهٔ برخورد شوهر با همسر در زمان عدهٔ طلاق، رجوع در طلاق رجعی و جز آن.

با توجه به آیات مذکور، در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که در مقام تبیین «حق طلاق» باشد و بخواهد آن را برای یکی از زوجین اثبات کند، بلکه با مفروض دانستن وجود زمام طلاق در دست مرد و سلطهٔ او بر زن، قرآن دربارهٔ روش‌های موجود و برای رعایت حقوق زن رهنمودها و دستورات اصلاحی داده است.

بررسی حق طلاق در روایات

دربارهٔ حق طلاق روایات متعدد و متنوعی در کتاب‌های معتبر روایی به چشم می‌خورد که برای سهولت بررسی می‌توان آنها را در سه دستهٔ کلی طبقه‌بندی کرد:

روایات جواز طلاق توسط مرد

خطاب بن مسلمه می‌گوید: بر امام کاظم(ع) وارد شدم و می‌خواستم از بدخلقی همسرم نزد او شکایت کنم. امام بر من پیشی گرفت و فرمود: یک بار پدرم زن بداخلاقی را به همسری من درآورد و من از این امر نزد او شکایت بردم. پدرم فرمود: چه چیز مانع جدایی تو از او می‌شود؟ خداوند اختیار آن را به تو واگذار کرده است. پس با خود گفتم: گره از کار من گشودی (حر العاملی، ۱۴۱۳ق: ج ۵، ص ۲۶۹).

امام صادق(ع) فرمود: دعای سه گروه به سوی خودشان بازگردانده می‌شود: یکی از آنها



مردی است که علیه همسرش دعا می‌کند حال آنکه نسبت به او ظلم کرده است، پس به او گفته می‌شود: آیا امر زن به دست تو قرار داده نشده است؟ (همان)

در کتب اهل سنت، کتاب سنن ابن ماجه در باب طلاق عبد مطرح شده است و لقب مقبوله نبوی نیز گرفته است. در آنجا از پیامبر(ص) نقل شده که فرمود: طلاق در اختیار کسی است که ساق را در اختیار دارد. کنایه از شوهر است که حق تمتع از زن را داراست (قزوینی، بی تا: ج ۱، ص ۶۷۲).

شهید ثانی می‌فرماید: مقتضای این روایت این است که طلاق صحیح و معتبر منحصرأ در دست مرد است که وصف فوق را دارد و مالک بضع است (محقق داماد، ۱۳۷۶ش: ۷۳).

روایات نهی اختیار طلاق به دست زنان

امام صادق(ع) درباره زنی که در ازدواج با مردی با او شرط کرده بود نزدیکی و طلاق به دست زن باشد فرمود: با سنت مخالفت کرده و حق بر کسی سپرده شده است که اهلیت آن را ندارد. حضرت حکم کرد که مهریه بر عهده مرد و نزدیکی و طلاق به دست او باشد و سنت چنین است (حر العاملی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۰).

وقتی از امام صادق(ع) سؤال شد که نظر شما درباره مردی که اختیار طلاق را به همسرش سپرده چیست؟ فرمود: اختیار به کسی سپرده شده است که اهلیت آن را ندارد و این فرد با سنت مخالفت کرده است و چنین ازدواجی صحیح نیست (همان: ۳۳۷).

روایات تخییر

در روایات شیعی غیر از طلاق که به انحلال نکاح می‌انجامد، احادیثی با عنوان تخییر وجود دارد که بنا بر برخی روایات می‌تواند همان اثر طلاق را داشته باشد. در تخییر، مرد همسر خود را بین ادامه زندگی مشترک یا پایان دادن زناشویی مخیر می‌کند و چنانچه زن جدایی را انتخاب کند به مجرد انتخاب زن، نکاح بدون نیاز بر اجرای صیغه طلاق از سوی مرد، خود به خود پایان می‌پذیرد. پیشنهاد مرد و دادن حق انتخاب به زن با عبارات و تعابیر گوناگونی



همچون «امرک بیدک و اختاری» بیان می‌شود.

در مذاهب فقهی اهل سنت سپردن اختیار نکاح به زن به چند عنوان فرعی‌تر مانند تخییر، تفویض و امریید تجزیه می‌شود. در هر حال احادیث تخییر ریشه در عملکرد پیامبر (ص) دارد. پیامبر همسران خود را بین بقای زندگی با او یا جدایی مخیر می‌ساخت.

بیشتر فقهای شیعه بر این اعتقادند که تخییر راهی مستقل برای انحلال نکاح نیست و پیشنهاد مرد به زن برای انتخاب، در صورتی که زن جدایی را انتخاب کند هیچ اثر حقوقی و شرعی ندارد بلکه این حکم مخصوص پیامبر (ص) بوده است (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق: ۶۷۶). از جمله این افراد شیخ طوسی، علامه حلی و ابن ادریس‌اند (الطوسی، ۱۴۰۷ق: ۳۱).

در مقابل، تعدادی از فقها فتوا داده‌اند که تخییر امری جایز است و اختصاص به پیامبر ندارد. از جمله این گروه می‌توان ابن جنید، ابن ابی عقیل و علی ابن بابویه را نام برد (حلی، ۱۴۱۵ق: ۳۳۸ و ۳۳۹).

گروه اول احادیثی را که برای تخییر، آثار حقوقی قائل است چون موافق مذهب عامه است، حمل بر تقیه می‌کنند، در غیر این صورت باید احادیث فراوانی که تخییر را فاقد اثر مخصوص پیامبر (ص) می‌دانند حذف کنیم (الطوسی، ۱۳۹۰ق: ۳۱۴).

نظر استاد مطهری و امام خمینی درباره اختیار مرد در طلاق

طلاق حق طبیعی مرد است اما به شرط اینکه روابط او با زن جریان طبیعی خود را طی کند. حق طلاق ناشی از نقش خاص مرد در عشق است نه از مالکیت او. طلاق رهایی است از آن جهت که ماهیت طبیعی ازدواج تصاحب است؛ تصاحب نه به معنی مالکیت مرد بر زن، زیرا قرآن می‌فرماید: «ما شما را برای یکدیگر خلق کردیم...». در منطق اسلام اختیار طلاق به مرد ناشی از نقش مرد است و نشان‌دهنده برتری و امتیاز مرد نیست. طلاق به عنوان حق طبیعی از مختصات مرد است. طبیعت کلید فسخ ازدواج را به مرد داده است، یعنی این مرد است که با بی‌علاقگی و بی‌وفایی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی‌علاقه می‌کند. هر زمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود، ازدواج از نظر طبیعی مرده است. مرد مانند





کوهسار است و زن به منزله چشمه و فرزندان، گل‌ها و گیاهان. چشمه باید باران کوهساران (محبت و عشق مرد) را دریافت و جذب کند تا بتواند آن را به صورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گل‌ها و گیاهان و سبزه‌ها را شاداب و خرم کند.

از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران حق طلاق به صورت حقی طبیعی برای زن وجود ندارد ولی به صورت حقی قراردادی و تفویضی می‌تواند وجود داشته باشد. راه طلاق برای زنان نیز مانند مردان باز است اما در خروجی مرد با در خروجی زن متفاوت است (مطهری، ۱۳۵۷ش: ۲۳۴).

زوجه می‌تواند در موارد مطرح‌شده در قانون مدنی و شروط موجود در قبالة ازدواج به حاکم شرع مراجعه و درخواست طلاق کند.

امام خمینی می‌فرماید: برای زنان محترم، شارع مقدس راه سهل معین کرده است تا خودشان زمام طلاق را به دست گیرند. به این معنی که اگر در ضمن عقد نکاح شرط کنند که به صورت مطلق و کیل در طلاق باشند، یعنی هر موقعی که دلشان خواست طلاق بگیرند یا به صورت مشروط، یعنی اگر مرد بدرفتاری کرد یا زن دیگری گرفت، زن وکیل باشد که خود را طلاق دهد، دیگر هیچ اشکالی برای خانم‌ها پیش نمی‌آید و می‌توانند خود را طلاق دهند (الموسوی الخمینی، ۱۳۵۸ش).

طلاق قضایی و طبیعت حقوق آن

طلاق قضایی یعنی طلاق که به وسیله قاضی صورت گیرد نه به وسیله زوج. ولایت قاضی (دادگاه) در امر طلاق در مواردی است که حاکم دلایل توجه لازم و کافی را موجود ببیند و خود مبادرت به طلاق و انحلال نکاح کند، در غیر این صورت طلاق را محقق نمی‌کند. در صورتی که انجام طلاق به صورت یقینی یا تخییری بر مرد واجب شود، هرگاه وی خودداری کند، دادگاه او را حسب مورد به انجام واجب وادار و از حربه تعزیر استفاده خواهد کرد. اگر مرد همچنان از انجام واجب خودداری کند، حاکم خود طلاق را واقع خواهد ساخت. این ترتیب بر اساس قاعده‌ای است که فقها آن را با تعبیر «الحاکم ولی الممتنع»

بیان می‌کنند. طلاق قضایی در سه فرض بررسی می‌شود:

۱. **طلاق حسب تقاضای مرد:** به موجب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد». قوانین حمایت از خانواده از این اختیار شوهر کاست و آن را مقید به شروطی کرد تا طلاق قضایی را جانشین طلاق به اراده شوهر کند و برابری زن و شوهر را در انحلال خانواده تأمین کند. در این ماده با اینکه مرد حق دارد زن خود را طلاق دهد، این حق را نباید خودسرانه و تنها برای راضی کردن هوس‌های نامشروع خود به کار برد. خانواده امروز پیرو خواست‌های مرد نیست؛ سازمانی است که باید به رهبری مرد اداره شود و نظام آن محفوظ بماند. به بیان دیگر، حقی که قانون‌گذار در طلاق به مرد داده است، امتیاز فطری و طبیعی او نیست بلکه اختیاری است که به دلیل حفظ مصالح خانواده به او اعطا شده است، پس اگر مرد این حق خود را نابجا به کار برد و محرک او در طلاق دادن، امیال نامشروع و خواسته‌های غیرانسانی یا تنها اضرار به زن و خانواده او باشد، باید خسارات ناشی از کار خود را بپردازد.

دادگاه می‌تواند با ارزیابی دلایل مرد و توجه به عادات و رسوم و اخلاق عمومی، تشخیص دهد که آیا شوهر مجاز به استفاده از این حق بوده و آن را بجا استعمال کرده است یا نه و در صورتی که دلایل را موجه ندید، مرد را به جبران خسارات مادی و معنوی زن محکوم کند. الزام مرد به جبران خسارت شاید در بادی امر، گران جلوه کند، زیرا چگونه ممکن است شخصی را برای اجرای حق خود به خسارت محکوم کرد، ولی باید دانست که وجود حق با امکان محکوم ساختن به جبران ضرر منافات ندارد. در اصل ۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌خوانیم: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». به بیان دیگر، در مقام اجرای حق نیز شخص ممکن است مرتکب تقصیر شود. این تقصیر در واقع تجاوز به حریم اخلاق است که اندیشه‌های حقوقی از آن حمایت می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۸ش: ۲۵۹).

از نظر اصول حقوقی، از این نیز می‌توان فراتر رفت و ادعا کرد که اگر دادگاه جبران خسارت زن را منوط به جلوگیری از طلاق بداند، می‌تواند از صدور گواهی عدم امکان سازش



خودداری کند (ماده ۳ قانون مسئولیت مدنی).

بدین ترتیب، اجرای اختیار شوهر در طلاق زوجه منوط به اجازه دادگاه می‌شود. میزان سخت‌گیری دادگاه در صدور چنین اجازه‌ای به روان‌شناسی قضایی بازمی‌گردد و تابع اخلاق حاکم بر دادرسان است، زیرا اجازه در صورتی داده می‌شود که دادگاه از اصلاح بین زن و شوهر مأیوس شود و شکست زندگی مشترک را حتمی بباید، چنانچه در ماده ۱۱۳۳ (اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۸/۱۹) عنوان شده است که مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را نماید و قید «هر وقت بخواهد» به علت حفظ حقوق مادی و معنوی زن در این ماده حذف شد. آنچه مسلم است دادگاه در نهایت پس از رسیدگی و احراز شرایط عنوان شده شوهر اجازه طلاق را صادر می‌کند. در این حالت طلاق از نوع رجعی است و طبق قوانین کنونی ایران، مرد باید مهریه و نفقه ایام عده زن را پیش از اجرای صیغه شرعی طلاق در دفترخانه تأدیه کند.

بعد از صدور برگ عدم امکان سازش از دادگاه خانواده زوجین باید به مدت سه ماه و ده روز در یک خانه مشترک با یکدیگر زندگی کنند و بعد از آن در صورت اصرار زوج، اجرای صیغه شرعی طلاق میسر می‌شود.

۲. طلاق حسب تقاضای زن: در این فرض دو صورت پیش‌بینی می‌شود:

الف. به موجب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود دادگاه می‌تواند زوج را مجبور به طلاق کند و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

ب. به موجب شروط ضمن عقد اگر زن ثابت کند که مرد برخلاف یکی از شروط ضمن عقد عمل کرده است، دادگاه به زن وکالت می‌دهد تا خود را مطلقه سازد. چنانچه مرد در دفترخانه حاضر نشود زن می‌تواند وکالتاً از طرف شوهر خود را طلاق بدهد. در این فرض چنانچه مهریه و نفقه تأدیه نشود این مطالبات زن به ذمه مرد باقی می‌ماند مگر اینکه زن تمام یا بخشی از آن را بذل کند.





۳. طلاق حسب توافق زن و مرد: قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب سال ۱۳۷۱ دستور می‌دهد در کلیه موارد زوجین برای طلاق به دادگاه مراجعه کنند. در صورتی که دادگاه نسبت به خواسته آنها گواهی عدم امکان سازش صادر کرد با ارائه این گواهی در دفترخانه‌ها صیغه شرعی طلاق صادر می‌شود.

در این فرض کلیه اختلافات فی‌مابین با توافق زن و مرد فیصله می‌یابد که معمولاً در نظریه داوران منعکس می‌شود و گواهی عدم امکان سازش نشان‌دهنده نحوه توافق آنهاست. در اغلب موارد زنان ابتدا خارج از محیط دادگاه متقاعد می‌شوند تا مهریه و مطالبات مالی خود را بذل کنند، سپس مرد را که قبول بذل کرده و متقاعد به طلاق شده است با خود به محاکم می‌آورند تا ذیل صورت‌جلسه طلاق توافقی را امضا کند. از این قرار عملاً در تمام فرض‌هایی که طلاق حسب خواسته زن واقع می‌شود مهریه و سایر حقوق مالی بذل می‌شود.

وکالت بلاعزل و حق توکیل غیر زن در طلاق

به موجب ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بیان کنند»، مانند اینکه شرط شود هر گاه شوهر، زن دیگری بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق کند یا علیه حیات زن سوء رفتار یا سوء قصدی کند که زندگانی آنها با یکدیگر تحمل‌ناپذیر شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد.

شرط وکالت باید ضمن عقد لازمی به زن داده شود، چون وکالت از عقود جایزه است، اگر به صورت شرط ضمن عقد لازم انجام نشود، شوهر خواهد توانست در هر زمان که بخواهد همسر خود را از وکالت عزل کند، اما با استحضامی که عقد لازم دارد به استناد ماده ۶۷۹ قانون مدنی عزل وکیل ممکن نیست و زن می‌تواند به مجرد حصول شرط، خود را از قید زوجیت رهایی بخشد. وجود این شرط نه خلاف مقتضای ذات عقد است و نه نامشروع و این شرط از شروط جایز به شمار آمده است. بنابراین اگر زوجه ضمن عقد نکاح شروطی را عنوان





کرده باشد و زوج با آن موافقت کرده باشد در صورت تخلف زوج از شروط ضمن عقد، زوجه می‌تواند با مراجعه به دادگاه و اثبات تحقق شرط، خود را مطلقه سازد و حاکم به عنوان وکیل زن در این خصوص وظیفه خود را به انجام می‌رساند (الموسوی الخمینی ۱۳۵۸ش: ۱۰۷).

ماهیت طلاق زن از طریق اعمال وکالت به صورت شرط ضمن عقد

به نظر بعضی از استادان حقوق، اختیار طلاق که مرد به عنوان شرط وکالت ضمن عقد به زن خود می‌دهد و طلاق بائن محسوب می‌شود، اگرچه طبیعت آن رجعی باشد، زیرا قصد و توافق زوجین از قرارداد و شرط ضمن عقد انحلال نکاح برای همیشه است بدون آنکه برای شوهر این اختیار در نظر گرفته شود که در زمان عده به زوجه رجوع کند، به نفع زن برقرار شد که بتواند در صورت تحقق شرط، عقد نکاح را به وکالت از زوج منحل کند و خود را از قید زناشویی برهاند.

به عقیده گروهی دیگر از حقوق‌دانان این اختیار طبق قواعد فقه اسلام و ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی جز در موارد زیر در بقیه موارد رجعی محسوب می‌شود: طلاق که قبل از نزدیکی واقع شود، طلاق زن یائسه، طلاق خلع و مبارات که زن رجوع به عوض نکرده باشد، طلاق زن بعد از سه طلاق (سه طلاقه) و طلاق صغیره. بنابراین برای جلوگیری از رجعی بودن طلاق ضروری است که زوجه در ضمن عقد نکاح علاوه بر شرط وکالت در طلاق، وکالت در قبول بذل فدیة از ناحیه زوج را نیز قید کند.

شروط ضمن عقدی که زن می‌تواند حسب مورد از دادگاه تقاضای صدور اجازه طلاق کند عبارت‌اند:

۱. استتکاف شوهر از دادن نفقه زن به مدت شش ماه به هر عنوان و عدم امکان الزام او به تأدیه نفقه و همچنین در موردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را به مدت شش ماه وفا نکند و اجبار او به ایفا هم ممکن نباشد.
۲. سوء رفتار یا سوء معاشرت زوج به حدی که ادامه زندگی را برای زوجه تحمل‌ناپذیر کند.



۳. ابتلای زوج به امراض صعب العلاج به نحوی که دوام زناشویی برای زوجه مخاطره‌آمیز باشد.

۴. جنون زوج در مواردی که فسخ نکاح شرعاً ممکن نباشد.

۵. عدم رعایت دستور دادگاه در مورد منع اشتغال زوج به شغلی که طبق نظر دادگاه صالح، منافی با مصالح خانوادگی و حیثیت زوجه باشد.

۶. محکومیت شوهر به حکم قطعی به مجازات پنج سال حبس یا بیشتر یا به جزای نقدی که بر اثر عجز از پرداخت منجر به پنج سال بازداشت شود، یا به حبس و جزای نقدی که در مجموع منتهی به بازداشت پنج سال یا بیشتر شود و حکم و مجازات در حال اجرا باشد.

۷. ابتلای زوج به هر گونه اعتیاد مضرى که به تشخیص دادگاه بر اساس زندگی خانوادگی خلل وارد کند و ادامه زندگی برای زوجه دشوار باشد.

۸. زوج زندگی خانوادگی را بدون عذر موجه ترک کند و تشخیص ترک زندگی و عذر موجه با دادگاه است و یا شش ماه متوالی بدون عذر موجه از نظر دادگاه غیبت کند.

۹. محکومیت قطعی زوج در اثر ارتکاب جرم و اجرای هر گونه مجازات اعم از حدود و تعزیر در اثر ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون زوجه باشد.

۱۰. در صورتی که زوجه پس از گذشت پنج سال به جهت عقیم بودن یا عوارض جسمی دیگر زوج صاحب فرزند نشود.

۱۱. در صورتی که زوج مفقودالاثر شود و ظرف مدت شش ماه پس از مراجعه به دادگاه پیدا نشود.

۱۲. زوج بدون رضایت زوجه همسر دیگری اختیار کند، یا به تشخیص دادگاه نسبت به همسران خود اجرای عدالت نکند.

علاوه بر شرط‌های دوازده‌گانه‌ای که در قباله‌های ازدواج چاپ شده است زنان می‌توانند شرط‌های دیگری نیز به شوهر خود پیشنهاد کنند مانند: حق ادامه تحصیل، حق انتخاب مکان، حق اشتغال و جز آن. این شروط ضمن عقد در وضعیت کنونی به زنان کمک می‌کند





تا به دادگاه مراجعه کنند و پس از اثبات تخلف شوهر از شرط مندرج در قبالة ازدواج، خود را به وکالت از او مطلقه سازند.

عسر و حرج

قانون مدنی ایران از سال ۱۳۶۱ اصطلاحی فقهی را در موضوع طلاق زنان وارد کرده است که درک آن در بسیاری از موارد نه تنها برای عموم که حتی برای کارشناسان (قضات و وکلا) دشوار است. این اصطلاح عسر و حرج است و بر پایه آن اجازه داده شده است که وقتی زن در خانه شوهر در عسر و حرج باشد دادگاه او را طلاق دهد.

عسر و حرج یعنی زندگی زناشویی به حدی برای زن تحمل‌ناپذیر شده باشد که دادگاه ادامه آن را خارج از طاقت و توانایی زن تشخیص دهد و احتمال بدهد که اصرار بر ادامه زندگی مشترک زیان‌های جانی، مالی یا حیثیتی و شرافتی جبران‌ناپذیر برای زن ایجاد کند. بر این مبنا اگر ادامه زندگی زناشویی به هر علت، از قبیل سوء مباشرت و رفتار مرد، بیماری صعب‌العلاج، اعتیاد، غیبت طولانی یا حبس طولیل‌المدت شوهر زندگی را بر زن دشوار و او را در مضیقه و سختی قرار دهد، می‌تواند از دادگاه درخواست طلاق کند و حاکم در صورت اثبات موضوع در دادگاه، شوهر را ملزم به طلاق زن می‌کند و در صورت غیرممکن بودن الزام، به اذن دادگاه طلاق واقع می‌شود.

در تطبیق عسر و حرج درباره منحصر بودن طلاق در دست مرد باید اظهار داشت که به مقتضای ادله، امر طلاق منحصراً در دست زوج است (الطلاق بید من اخذ بالساق). اما با توجه به اینکه ادامه زوجیت برای زن حرجی است و در صورتی که تنها راه رهایی وی از مشقت و حرج طلاق باشد، به مقتضای قاعده لاجرح انحصار امر طلاق به دست مرد مرفوع است و منتفی می‌شود و حاکم شرع ابتدا زوج را مجبور به طلاق می‌کند و اگر نپذیرد برای جلوگیری از حرج و مشقت، خود ایقاع طلاق می‌کند.

بنابراین با استناد به قاعده لاجرح، شرط انحصار امر طلاق در دست مرد ساقط می‌شود. حرج در جایی است که ضرر وارده غیرمندفع باشد و در اینجا ادامه زندگی وقتی حرجی است



که زن نتواند خودش را مطلقه کند. این حرج از منحصر بودن طلاق در دست مرد ناشی شده است، بنابراین حاکم وظیفه دارد که تنها انحصار طلاق را از دست مرد بگیرد تا زن هم در صورت انتخاب طلاق خود را مطلقه سازد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲ش: ۳۷۴).

علاوه بر این، صحیحۀ ابی بصیر نیز بر این معنی دلالت دارد. از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: کسی که زنی دارد و لباسی برایش مهیا نکرده و غذایش را تأمین نمی‌کند، وظیفۀ امام (حاکم شرع یا قاضی) است که بین آن دو جدایی اندازد. در این روایت به طور صریح می‌فرماید که: «حقاً علی الامام» یعنی به صورت کنایه به عنوان حکم وجوبی، جدایی این دو را از امام خواسته است (حر العاملی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۷).

مصادیق عسر و حرج

محدود کردن مفهوم عسر و حرج و تعیین مصادیق آن صحیح نیست، زیرا عسر و حرج مفهومی عام و گسترده دارد که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها ساری و جاری است و عوامل بسیاری بر ایجاد آن مؤثر است، به‌گونه‌ای که در یک زمان عسر و حرج نسبت به فردی با فرد دیگر متفاوت است. اما موارد زیر می‌تواند جزو مصادیق (شاید مصادیق عمومی) آن باشد که برای تقریب به ذهن بیان می‌کنیم (کاتوزیان، ۱۳۷۸ش: ۴۰۶):

۱. استتکاف شوهر از دادن نفقه
۲. ابتلای شوهر به بیماری‌های صعب‌العلاج یا لاعلاج
۳. عقیم بودن مرد و سایر عوارضی که مانع تولید مثل شود (به شرطی که قابل درمان و علاج نباشد)
۴. ترک زندگی خانوادگی توسط مرد
۵. اختیار همسر یا همسران دیگر توسط مرد
۶. بی‌عدالتی در سلوک همسران
۷. ادامه پیشه‌ای که منافی مصالح خانواده یا حیثیت زن باشد
۸. محکومیت قطعی به حبس ابد یا طولانی
۹. ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانواده و شئون زن باشد
۱۰. ارتکاب اعمال منافی عفت



۱۱. اعتیاد مضرى که ادامهٔ زندگى زناشویى را تحمل ناپذیر کند
۱۲. ایراد تهمت‌هاى ناروا به زن توسط مرد
۱۳. اجبار زن به کارهاى خلاف شرع یا دون شأن او
۱۴. سوء رفتار و معاشرت زوج
۱۵. عدم انجام وظایف زناشویى و خوددارى از ایفای حقوق واجبه
۱۶. محکومیت کیفرى
۱۷. ضرب خفیف مکرر
۱۸. مجهول‌المکان بودن مرد

مصادیق ضرر

۱. ابتلاى مرد به ایدز
۲. ابتلاى مرد به بیماری‌هاى سلی
۳. ابتلاى مرد به سایر بیماری‌هاى مسرى
۴. ضرب و شتم شدید زن به حدی که بیم نقص عضو او رود یا بدان دیه تعلق گیرد
۵. ابتلاى مرد به امراضى مانند موج‌گرفتگى
۶. عدم تأمین جانی

خلع و مبارات

طلاق خلع و مبارات یکی از راهکارهایی است که اگر زن گرفتار همسری ناشایست شد می‌تواند طلاق بگیرد. این دو نوع طلاق به‌گونه‌ای است که اگر زن از زندگى زناشویى ناراضى است برای رهایی خود از قید ازدواج با پرداخت مالی به شوهر موافقت او را برای طلاق جلب می‌کند. معمولاً در این گونه طلاق، زن به قول معروف مهرش را حلال و جانش را آزاد می‌کند که می‌توان این دو نوع طلاق را نوعی طلاق با توافق زوجین دانست. در این دو نوع طلاق تا زمانی که زن به بخششی که کرده رجوع نکند طلاق بائن است، چنانچه رجوع کند رجعی می‌شود، بدین معنا که مرد نیز حق دارد در زمان عده به زن رجوع کند و چون در این دو نوع طلاق عده وجود دارد، زن نمی‌تواند بلافاصله با مرد دیگری ازدواج کند



ولی وجود عده به آن معنا نیست که مرد بتواند به اختیار خود هر وقت که خواست در طول عده رجوع کند (مکی‌العاملی، بی‌تا: ۱۸۰).

زنی که به طلاق بائن مطلقه می‌شود از همان لحظه وقوع طلاق، پیوند زناشویی میان او و شوهرش گسیخته و کلیه احکام زوجیت مرتفع می‌شود از جمله:

الف. زن مطلقه استحقاق نفقه ندارد.

ب. رابطه توارث میان آنها برقرار نیست.

پ. مرد می‌تواند در ایام عده با خواهر او ازدواج کند.

ت. اختیار زن کاملاً به دست خودش است و لازم نیست در اعمال و رفتارش از همسرش اجازه بگیرد.

یکی از مهم‌ترین فایده‌های عملی این دو نوع طلاق ایجاد مانعی است که شوهر نتواند بدون رضایت زن به طلاق رجوع کند. بنابراین تنها عوضی که شوهر در برابر بخشش زن می‌دهد گذشتن از رجوع است.

خلع در لغت و اصطلاح

خلع در لغت به ضم خاء و سکون لام، اسم مصدر از خلع به فتح خاء مصدر گرفته شده است و خَلَعٌ یَخْلَعُ خَلْعاً بر وزن مَنَعٌ یَمْنَعُ مَنَعاً است. خَلَعٌ به معنی کندن و بیرون آوردن جامه از تن است. در *لسان‌العرب* آمده است: خلع دابه یعنی چهار پا را برای چریدن رها کرد (ابن منظور، ۱۴۱۲ق: ج ۸، ص ۱۷۹). در *القاموس* خلع مثل منع آمده است و به معنای نزع است و نزع در لغت به معنای کندن و خُلِعَ یعنی طلاق زن به بذل از طرف خود یا از طرف غیر خود (مخالعه و تخالغ) است (فیروزآبادی، بی‌تا: ۲۷). خلع به ضم اول و سکون ثانی، جدا شدن زوجه است از زوج در ازای مالی که فدیة نامند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸ش: ج ۴، ص ۲۶۵).

خلع اصطلاحاً یعنی از بین بردن پیوند نکاح با دادن فدیة (بذل مال) از طرف زن، به طوری که کراهت و انزجار فقط از طرف زن باشد، نه مرد (الموسوی الخمینی، ۱۴۰۷ق: ۳۱۷).

حقوق‌دانان اسلامی نیز قائل‌اند که خلع بر وزن صلح به معنای رها ساختن زوجه در



مقابل بذل مال است و مبتنی بر دو عنصر است: اولاً کراهت داشتن زن از شوهر، ثانیاً دادن مالی از سوی زن به شوهر در مقابل انجام طلاق که آن را فدیة گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸ش: ۲۶۵، ماده ۱۱۴۶ق.م).

آثار طلاق خلع

طلاق خلع یکی از اقسام طلاق‌های بائن به شمار می‌آید، بنابراین وقتی که صحیح واقع شود رابطه زوجیت قطع می‌شود و زوج در صورت عده حق رجوع ندارد. چنانچه مرد بخواهد رجوع کند باید در ایام عده یا پس از آن، عقد نکاح مجدد منعقد کند، ولی زن تا زمانی که در عده است می‌تواند به بذلی که کرده است، رجوع کند و در صورت رجوع زن، مرد اگر بخواهد می‌تواند رجوع کند (طباطبایی، ۱۴۱۲ق: ج ۷، ص ۱۹۶).

بنابراین چون خلع طلاق بائن است تا زمانی که زن به بذل خود رجوع نکند، مرد نمی‌تواند به طلاق رجوع کند. در این حکم نه تنها میان فقهای امامیه اختلاف وجود ندارد بلکه این مسئله در میان آنها اجماعی است. همچنین روایات زیادی مؤید آن است. از جمله از امام صادق (ع) که فرموده‌اند: خلع و مبارات طلاق بائن هستند. روایت دیگری از امام صادق (ع) است که فرموده‌اند: در طلاق خلع، مرد حق رجوع ندارد (حر العاملی، ۱۴۱۳ق: ۴۹۹). زن مختلعه در صورتی که یائسه باشد و غیر مدخوله نباشد بایستی عده نگه دارد و عده او از زمانی آغاز می‌شود که خلع واقع می‌شود.

در طلاق خلع، حاکم زوج را به دادن طلاق مجبور نمی‌کند بلکه زوج در مقابل مالی که از زوجه می‌گیرد او را طلاق می‌دهد، اما در طلاق قضایی موجباتی برای درخواست زوجه مقرر شده است که مبتنی بر فقه اسلامی است و در این موارد در حقیقت زوجه به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق می‌کند و در صورتی که برای محکمه ثابت شود ادامه زندگی زناشویی موجب عسر و حرج خواهد بود، حاکم می‌تواند برای جلوگیری از عسر و حرج، زوج را مجبور به طلاق کند و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع، زوجه طلاق داده می‌شود. بنابراین نقطه مشترک میان طلاق خلع و طلاق قضایی درخواست زوجه مبنی بر طلاق است.

مبارات در لغت و اصطلاح

کلمه مبارات به همزه مصدر باب مفاعله مشتق از «برأو» به معنای مفارقت و جدایی طرفین است که بر وزن بارأ، یباری، مبارأة مثل ضارب، یضارب، مضاربه آمده است. ابن منظور در *لسان العرب* گفته است: «بارأ المرأة و الکری مبارأة و برأء» یعنی زوجین بر جدایی صلح کردند یا جدایی و مفارقت را برگزیدند (جوهری، ۱۴۰۴ق: ۳۶).

در اصطلاح حقوقی طبق ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زاید بر میزان مهر نباشد. طلاق مبارات به اعتبار آنکه در مقابل بذل مال از طرف زن واقع می‌شود دارای دو طرف است و توافق دو اراده را لازم دارد (امامی، ۱۳۷۷ش: ج ۴، ص ۴۹).

مبارات در اصطلاح مانند طلاق خلع است جز اینکه در مبارات زوجین هر دو از یکدیگر نفرت دارند و چون زوجین به وسیله طلاق مزبور از یکدیگر جدا می‌شوند، آن را طلاق مبارات گویند (فیض، ۱۳۷۱ش: ۳۳۹).

حکم بائن بودن مبارات

فقها قائل اند وقتی مبارات با وجود عوض صورت بگیرد طلاق از نوع بائن است و مرد حق رجوع به زن را ندارد، مگر اینکه زن بر فدیهای که داده رجوع کند و رجوع مرد هنگامی درست است که زن در عده باقی باشد و زن هم تا زمانی که عده‌اش سپری نشده می‌تواند به بذل یا فدیة رجوع کند.

در حقوق مدنی (ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی) آمده است خلع و مبارات مادامی که زن رجوع به عوض نکرده باشد از اقسام طلاق بائن شمرده می‌شود و از این ماده چنین استنباط می‌شود که زن در صورتی می‌تواند به عوض رجوع کند که شوهر بتواند به طلاق رجوع کند و آن در مدت عده طلاق است که طبیعتاً رجعی باشد. بنابراین پس از رجوع زن به عوض، تمام احکام طلاق رجعی نسبت به بقیه مدت جاری می‌شود و در اثر فوت یکی، دیگری از او ارث می‌برد و شوهر نمی‌تواند با خواهر زن مطلقه ازدواج کند یا زن چهارم اختیار کند.



اگر زن به عوض رجوع نکرد و عده‌اش سپری شد، طلاق بائن است و تمام احکام بائن تا زمانی که زن رجوع به عوض نکرده باشد جاری می‌شود. این مطلب را اکثر حقوق‌دانان متذکر شده‌اند (صفایی، ۱۳۶۹ش: ج ۱، ص ۴۳۶).

تفاوت مبارات با خلع

طلاق مبارات در شرایط و احکام همچون طلاق خلع است، اما از چند جهت تفاوت دارند. الف. خلع در جایی است که تنها زن از مرد تنفر و انزجار داشته باشد اما طلاق مبارات مترتب بر کراهت طرفین (زوجین) از یکدیگر است.

ب. همانا خلع به لفظ خلعتک صحیح است — هر چند به دنبال آن لفظ طلاق ذکر نشود — البته این مسئله اختلافی است، اما مبارات به لفظ بارأتک صحیح است به شرطی که به دنبال آن صیغه طلاق ذکر شود یعنی مرد بگوید انت طالق یا هی طالق و بدون این، زن از مرد جدا نمی‌شود (امامی، ۱۳۷۷ش: ۵۰).

پ. در مبارات حکم آن است که مرد در قبال طلاق نمی‌تواند بیشتر از مهری که به همسرش داده است از وی بستاند، به خلاف خلع که مرد می‌توانست بیش از مهریه‌ای که به زن داده از وی بگیرد. به عبارت دیگر، در مبارات واجب است که فدیة و بذل به اندازه مهر یا کمتر باشد اما زیادت از آن جایز نیست، درحالی که در خلع بیش از مهر جایز است.

علامه حلی در قواعد قائل‌اند: فدیة در مبارات به اندازه مهر یا کمتر از آن باشد و زیادت از آن بر مرد حرام است برخلاف خلع که اشکال ندارد (حلی، ۱۴۱۰ق: ۳۹۹).

حقوق‌دانان اسلامی نیز مقدار فدیة در مبارات را ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی عنوان کرده‌اند که مقدار فدیة در طلاق مبارات نباید زاید بر میزان مهر باشد.

نتیجه‌گیری

با تتبع در آیات قرآنی درمی‌یابیم آیه‌ای وجود ندارد که در مقام تبیین حق طلاق باشد و بخواهد آن را برای یکی از زوجین اثبات کند. قرآن به عنوان حکمی تأسیسی، اختیار مطلق



طلاق مرد را بیان نکرده بلکه تنها و فقط در جهت امضای رویه موجود و جاری در زمان خود سخن گفته است. همچنین نمی‌توان گفت عنایت به تثبیت قطعی این رویه و اصلاح‌ناپذیر بودن آن داشته بلکه هدف اصلی، تعدیل روش ناعادلانه برای محافظت از حقوق زن و اجرای عدالت بوده است. تمام آیات قرآن مربوط به احکام طلاق است و در هیچ‌یک از آنها سخنی از اثبات حق طلاق برای شوهر یا زن نیامده است، اما در تمام آیات سخن از طلاق دادن مرد و طلاق داده شدن زن طبق رویه موجود آن روز مطرح شده است. قدر متیقن از آیات قرآن می‌توان دریافت که مرد می‌تواند علی‌الاصول زن خود را طلاق دهد، اما در مطلق بودن این اجازه می‌توان تشکیک قائل شد، مبنی بر اینکه این امکان در شرایط معینی در اختیار مرد قرار داده شده است.

آیات و روایاتی که موافق حق طلاق مردند و طلاق مرد را مفروغ‌عنه گرفته‌اند، اطلاق ندارند تا بتوان اختیار طلاق را به طور مطلق — چه موجه و چه ناموجه — به مرد واگذار کرد و حدیث «الطلاق بید من اخذ بالساق» از حیث سند ضعیف است و نمی‌توان به صورت سند حق طلاق مرد به آن استناد کرد. مرد نمی‌تواند به دلایل ناموجه و متناقض با اصول شناخته‌شده شرع، نکاح را منحل کند. دست برداشتن از اصل لزوم عقد و اعتقاد بر جواز طلاق ولو به علت‌های ناموجه نیاز به دلایل کافی دارد که در دست نیست و با اصول مسلم و شناخته‌شده و شرعی منافات دارد.

با شک در مؤثر بودن طلاق بدون دلیل شوهر بنابر اصل استصحاب و با استناد به اصالة اللزوم و العقود باقی ماندن نکاح تأیید می‌شود. علاوه بر آن، با توجه به اصل و اساس تعالیم اسلامی که مخالفت با ظلم و ستم است و بدون شک طلاق بدون دلیل موجه شرعی، ظلم آشکار به زن است، حق طلاق مرد، حقی مطلق و بدون قید و شرط نیست.

همان طور که ملاحظه کردیم اسلام برای جلوگیری از ظلم و اجحاف به زن راهکارهایی پیش روی ایشان قرار داده است. یکی از این راهکارها قرار دادن شرط در عقد نکاح و مشروع دانستن آن است که حق طلاق را به طور تفویضی در اختیار زن قرار می‌دهد تا در صورت تخلف مرد از شرط، زن وکیل باشد خود را مطلقه سازد. از دیگر راهکارها طلاق خلع





و مبارات و راهکار سوم طلاق قضایی است که طبق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود دادگاه می‌تواند زوج را طبق قاعده لاجرح مجبور به طلاق کند و در صورتی که اجبار میسر نباشد، جهت رفع حرج وارده بر زن خود رأساً اقدام به طلاق زن می‌کند، در نتیجه هم بر طبق ادله اولیه (آیات و روایات) و هم بر اساس ادله ثانویه (قاعده لاضرر و لاجرح) مرد حق وارد کردن ضرر و حرج بر زن را ندارد و در این صورت اگر بر طلاق و رهایی زوجه رضایت ندهد دادگاه رأساً مجوز صدور حکم طلاق را دارد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن ادریس (الحلی)، ابو جعفر محمد بن منصور. ۱۴۱۰ق. *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (از مجموعه فقهی سلسله الینابیع الفقهیه)*. بیروت: فقه الشیعة الدار الاسلامیه
- ابن منظور. ۱۴۱۲ق. *لسان العرب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی
- امامی، سید حسن. ۱۳۷۷ش. *حقوق مدنی*. تهران: اسلامیة
- انیس، ابراهیم و دیگران. ۱۳۷۵ش. *المعجم الوسیط*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- الجبعی العاملی، زین الدین (شهید ثانی). ۱۴۰۴ق. *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*. بیروت: دار احیاء التراث العربیه
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. ۱۳۷۸ش. *ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش
- جوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۴۰۴ق. *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دار العلم للملایین
- حر العاملی، محمدحسن. ۱۴۱۳ق. *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. بیروت: دار احیاء التراث العربیه
- حلی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۵ق. *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة*. قم: مؤسسه نشر اسلامی
- صفایی، سید حسین. ۱۳۶۹ش. *حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن*. تهران: دانشگاه تهران
- طباطبایی، سید علی. ۱۴۱۲ق. *ریاض المسائل*. بیروت: دار الهادی
- الطریحی، شیخ فخرالدین. ۱۳۹۵ق. *مجمع البحرین*. تهران: المكتبة المرتضویة



- الطوسی، شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن الحسن. ۱۴۰۷ق. *الخلاف فی الفقه*. قم: مؤسسه نشر اسلامی
- _____ . ۱۳۹۰ق. *الاستبصار*. تهران: دار الکتب الاسلامیه
- _____ . بی تا. *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*. قم: قدس محمدی
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب. بی تا. *القاموس المحیط*. بیروت: دار احیاء التراث العربی
- فیض، علیرضا. ۱۳۷۱ش. *مبایذ فقه و اصول*. تهران: دانشگاه تهران
- قزوینی، الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید. بی تا (چاپ سنگی). *سنن ابن ماجه*. دهلی: مطبع الفاروقی
- کاتوزیان، ناصر. ۱۳۷۸ش. *حقوق مدنی خانواده، نکاح و طلاق*. تهران: مؤسسه بهمن برنا
- محقق، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن الحلّی. ۱۴۰۸ق. *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. قم: اسماعیلیان
- محقق داماد، سید مصطفی. ۱۳۷۶ش. *حقوق خانواده*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- مطهری، مرتضی. ۱۳۵۷ش. *نظام حقوق زن در اسلام*. قم: ملامصدرا
- مغنیه، محمد جواد. بی تا. *فقه الامام جعفر الصادق*. قم: مؤسسه انصاریان
- مکی العاملی، محمد (شهید اول). بی تا. *اللمعة الدمشقیة*. بیروت: منشورات دار الناصر
- الموسوی الخمینی، سید روح الله. آبان ۱۳۵۸ش. *انقلاب اسلامی*. ش ۱۰۷
- _____ . ۱۴۰۷ق. *تحریر الوسیلة*. بیروت: سفارة الجمهورية الاسلامیة الایرانیة
- موسوی بجنوردی، سید محمد حسن. ۱۴۱۹ق. *القواعد الفقهیة*. قم: الهادی
- موسوی بجنوردی، سید محمد. ۱۳۷۲ش. *قواعد فقه*. قم: مبعاد

